

«زمانی شاه که در اصفهان در عمارت هفت دشت بسیرون شهر منزل داشت دوربین انداخته بود و به صحرا تماشا میکرد. فیل را دید که با بار زیاد میآید. پرسید که فیل از کیست؟ و بارش چیست؟ بعرض رسانیدند که این فیل را از هندوستان برای حجت الاسلام شفتی فرستاده اند و بارش تنخواه است»<sup>۱</sup>.

شفتی تدریجاً صاحب اختیار مطلق اصفهان شد، بطوریکه حاکم و مأموران دولتی بدون اجازه او امکان هیچ کاری را نداشتند. شماره لوطیانی که در فرمان او بودند از سیصد نفر فراتر میرفت. احکام شرعی را به تشخیص خود و در بسیاری از موارد بدست خودش اجرا میکرد، چنانکه براساس بررسی عباس اقبال آشتیانی در مقاله ای در مجله مهر، ۱۲۰ نفر در طول چندین سال توسط شخص او گردن زده شدند، بدین ترتیب که در آغاز به عنوان اینکه روز قیامت شفیع آنها خواهد شد از آنان در باره جرم های خودشان اقرار میگرفت و بعد گریه کنان سرشان را میبرد<sup>۲</sup>.

در همین «تاریخ اجتماعی» سعید نفیسی، گزارشهای جالبی در باره دیگر مجتهدان عظام دوران فتحعلیشاه نقل شده است که از جمله آنها ماجرای در ارتباط با کاشف الغطاء معروف است که شاه قاجار اجازه سلطنت خود را با تفویض آن از جانب او به نمایندگی از حضرت صاحب الزمان دریافت داشت.

«جناب شیخ جعفر بن خضرین یحیی حلی جناحی نجفی معروف به کاشف الغطاء بسیار کثیرالاکل بودند. چنانکه گویند هر نوبتی یک رأس بره و ده تخم فلفل غذای ایشان بود و هر شب را هم مقاربت میفرمودند و پس به عبادت حضرت آفریدگار میپرداختند. و آن جناب بودند که فتحعلیشاه را اذن سلطنت دادند و او را نایب خود قرار دادند. مسموع شده است که شخصی به خدمت حضرت شیخ رسید که مسئله محتاج الیه خود را از ایشان سنوال نماید، و در همین ضمن غذای

۱ - همانجا

۲ - همانجا

شیخ را آوردند. وقتی که او ناظر اکل همه آنها توسط شیخ شد با خود اندیشید که اکنون بخارات آن به دیوانخانه دماغ او مینشینند و در چنین وضعی سنوال نمودن بیجا است. پس برخاست که برود. شیخ فرمود که پس برای چه کار آمده بودی؟ بناچار واقع را عرض کرد. شیخ فرمود که حضرت خلاق عالم مرا در علم فرید دهر ساخته و در عین حال در اکل و شرب نیز اشتهای وافر به من عطا فرموده که علی الدوام به لذت نعمتهای او متلذذ میباشم، و چنان شهوتی بمن کرامت فرموده که هر شب باید مجامعت نمایم، و چنان قوه اطاعت و طاعت بمن موهبت فرموده که همه شب از نصف شب تا صبح بسه راز و نیاز با حضرتش مداومت دارم و ترا نه آن فهم و ادراک است و که غذای روحانی است، و نه آن اشتهای به مطعومات که غذای جسمانی است و نه آن قوه شهویه که از مقاربت متلذذ شوی و نه آن قوه شب خیزی که به عبادت قیام نمائی. پس نه لذت دنیا را برده ای و نه لذت آخرت را... و آن جناب بسیار خوش احوال بود و همیشه کنیزی بسه همراه داشت و در سفرها هر کجا که شهوت بر ایشان غالب میآمد حکم میفرمود که همانجا چادر میزدند و دفع حاجت مینمود<sup>۱</sup>.

تقریباً همه این خادمان بزرگوار شریعت میکوشیدند تا رسالات و تألیفاتی از خود داشته باشند تا جلالت مقام آنان در نزد مؤمنان مورد تردید قرار نگیرد، و در این باره طبعاً هرگونه اغراق و مبالغه ای مجاز بود، همچنانکه ارائه هر نوع حرف سخیفی در این آثار فاضلانسه مجاز بود، بشرط آنکه ظاهری پرطمطراق داشته باشد. نمونه ای از این را در قصص العلماء میتوان یافت:

«از تألیفات عالم جلیل القدر آقا سید محمد طاب ثراه کتاب جامع العباير است که یک مجلد آن در مبحث غسل جنابت نزد من است و نیز مفاتیح الاصول و اصلاح العمل و اکیل المصائب. و حجة الاسلام آقا شفیع بروجردی نوشته است که از آن جناب شنیدم که میفرمود مؤلفات من شامل سیصد هزار صفحه یا بیشتر است. در

۱ - سعید نفیسی در «تاریخ اجتماعی ایران در دوره معاصر»، ص ۱۳۶

صورتیکه مرحوم حاجی محمد صالح برغانی از تلامذه آقا سید محمد میفرمود که ایشان در هر شبانروز شش تألیف داشته اند<sup>۱</sup>.

تمام سالهای سلطنت فتحعلیشاه به کارهایی از قبیل طلاکاریهای مراکز مقدسه که مطلقاً جنبه تظاهر داشت صرف شد، در حالیکه در همان اوقات مسردم هزاران هزار از قحطی و گرسنگی میمردند و سپاهیان در سرمای زمستان در جنگ با روسیه کفش پپا نداشتند. و طبعاً «روحانیت مبارز» نیز از این بابت اعتراضی نمیکرد، زیرا در آنچه مربوط به این طبقه بود تأخیر و تعللی نمیشد.

«خاقان مغفور گنبد و گلدسته کربلا را طلاکاری کرد. در مرقد حضرت معصومه در قم درب طلا و ضریح طلا نصب شد. مدرسه فیضیه ساخته شد و ساکنان قم از پرداخت مالیات بکلی معاف شدند. ساختمان مسجد شاه تهران و طلا کاریهای آن در زمان ایشان بپایان رسید. از طرف شاه سالانه صد هزار تومان (به پول آنروز) و صد هزار تن گندم توسط ملا اسماعیل مازندرانی (مقس الصدقات) مرتباً بین سادات و علما تقسیم میشد»<sup>۲</sup>.

از امور دیگری که در تمام دوران سلطنت خاقان مغفور از جانب او فراموش نشد، توسعه حرمسرا و افزایش شمار گویندگان لاله الاالله از تبار سلطنتی بود. به حساب دقیقی که عباس اقبال در تاریخ خود ارائه داده است، وی در دوران سلطنت خود از قریب چهار صد زن بیش از دو هزار پسر و دختر و نواده پیدا کرد، که با آنکه عده ای از آنها پیش از خود او در درگذشتند، هنگام وفات از وی ۵۷ پسر و ۴۶ دختر و ۲۹۶ نوه پسری و ۲۹۲ نوه دختری و ۱۵۶ متعلقه که از او فرزند داشتند باقی ماندند<sup>۳</sup>.

از اموری باز به همین اهمیت، توجه خاص خاقان به آراستن ریشی بود که بلندترین ریش سلطنتی تاریخ ایران شناخته شده است، و

۱ - نقل از کتاب ملیت و زبان شاهرخ مسکوب، ص ۱۲۰  
۲ - تاریخ روضة الصغای ناصری، رضا قلی خان هدایت، ص ۶۲۰  
۳ - «تاریخ ایران، مشیرالدوله پیرنیا و عباس اقبال آشتیانی، ص ۸۰۸

در مواردی این درازی ریش کمبود کارنامه دستاوردهای او را در رشته های دیگر جبران میکرد. خود من در یک سفر رسمی به هند، در هنگام دیدار از کاخ ریاست جمهوری در دهلی با تعجب از اینکه تمثال شاه قاجار را با همه بلندای ریش او بر سقف تالار مرکزی آن نقاشی کرده بودند علت این موضوع را از راهنمای خود پرسیدم و پاسخ شنیدم که این کاخ قبلاً در زمان لرد ماونت باتن آخرین نایب السلطنه انگلستان در هند ساخته شده و چون خانم او لیدی ماونت باتن از ریش خاقان مغفور خوشش میآمده است، به خواست او این تصویر در سقف تالار ترسیم شده است تا خانم نایب السلطنه هر روز امکان دیدن و خندیدن بدان را داشته باشد.

در عین حال، بد نیست تذکر داده شود که توجه خاقان به طلاکاری ها و به حرمسرا و ریش خودش، چندان امور دیگری را که ظاهراً به سلطنت او مربوط میشد شامل نمیشد. من باب نمونه، وقتی که ناپلئون بناپارت در نامه خود بدو برای خوشایند وی از کورش بزرگ بصورت مردی که نخستین سازمان واقعی حکومتی تاریخ جهان و اولین ارتش منظم تاریخ را بوجود آورده نام برد، وی در زیر نامه از «جناب صدراعظم» خواست که تحقیق کند این «سیروس کبیر» کسی بوده است؟ اصل نامه اکنون در وزارت امور خارجه ایران است.

بموازات همه اسلام پناهی ها و گلدسته سازیها و آخوندپروریها، خاقان مغفور به پیروی از شیوه مرضیه تمام پادشاهان اسلام پناه دیگر کشور، بخصوص ترکان و ترکمنان، آنان قساوتها و بیرحمی های سنتی را بدقت مراعات میکرد، چنانکه در آغاز سلطنت، برادر خودش حسینقلی خان را که مدعی پادشاهی بود کور کرد و در خانه ای در شمیران جای داد که تا آخر عمر در همانجا ماند، و صدراعظم وی اعتمادالدوله را نیز که فتحعلیشاه تنها با تدبیر او به سلطنت رسیده بود به امر او کور کردند و زبانش را بریدند و با این وضع به قزوین فرستادند که اندکی بعد بر اثر شدت زخمها در آنجا جان سپرد.



بعد از درگذشت فتحعلیشاه، محمد میرزا فرزند عباس میرزا که پس از پدرش سمت ولیعهدی یافته بود به همت و تدبیر میرزا ابوالقاسم فراهانی قائم مقام اعلام پادشاهی کرد و در همراهی سفرای انگلیس و روس و سپاه و توپخانه مفصلی به فرماندهی سرهنگ Lindsay انگلیسی عازم تهران شد. در این فاصله عموی او ظل السلطان با عنوان عادل شاه اعلام سلطنت کرد و بنام خویش سکه نیز زده و دست به ریخت و پاش بیحساب اندوخته و خزانه دولتی زده بسود. ولسی وقتیکه محمد شاه به تهران رسید وی پس از سلطنتی ۹۰ روزه ای تسلیم او شد و مورد عفو قرار گرفت. در این موقع چند تن از عموهای دیگر شاه در نقاط مختلف مملکت دست به طغیان زدند، و چون محمد شاه از جانب برادران خویش نیز بیمناک بود به امر او همه آنسها را در اردبیل کور کردند. شجاع السلطنه و معتمدالدوله بنوبه خود پس از شکست در برابر قوای اعزامی شاه، یکی کور شد و دیگری در ویسای عام تهران مرد.

محمد شاه پس از آنکه با تدبیر و قاطعیت قائم مقام بر مخالفان خود فائق آمد و بر تخت پادشاهی مستقر شد، به همان راهی رفت که پدرش فتحعلیشاه در مورد قتل اعتمادالدوله کلانتر صدراعظم خویش رفته بود و بعد از او نیز پسرش ناصرالدینشاه در مورد تقی خان امیرکبیر صدراعظم خود رفت، و تازه این هر سه خود پس از گذشت هزار سال در راهی رفتند که خلفای بزرگوار عباسی، سفاح و منصور و هارون الرشید و مأمون در مورد وزرای ایرانی خود رفته بودند - که همگی آنان نیز، چون اینان، سلطنت و خلافت خود را بطور کامل مرهون ایشان بودند -.

تنها چند ماه بعد از آغاز سلطنت محمد شاه، در ۲۵ صفر ۱۲۵۱ (قمری) قائم مقام صدراعظم مقتدر او را بدستور وی به باغ گلستان احضار کردند، ولی در هنگام ورود او فراش های خلوت او را به تالار مخصوص در بسته ای در کاخ بردند و پس از چند شبانروز زندانی ماندن در آن، در شب آخر ماه صفر وی را خفه کردند و در پی آن نیز مأموران شاهی به دستگیری فرزندان و برادران و بستگان او پرداختند. و شاه مردی

را که به توصیف یکی از مسافران اروپایی - که او را از نزدیک دیده و شاهد اقوال و اطوارش بوده است - «عجیب ترین خلقتی در روی زمین بوده که میتوانسته است به اداره امور یک ملت گماشته شود»<sup>۱</sup>، و بهمین جهت تاریخ ایران او را مضحک ترین صدراعظم همه تاریخ چند هزار ساله خویش شناخته است، به نام حاجی میرزا آقاسی برای تمام مدت سیزده سال آینده سلطنت خویش به صدارت عظمای ایران گماشت.

بطوریکه عباس اقبال در کتاب «میرزا تقی خان امیر کبیر» مینویسد «در تمام این مدت رابطه محمد شاه با حاجی میرزا آقاسی رابطه شاه و صدراعظم نبود، بلکه رابطه مراد و مرشد بود، زیرا حاجی میرزا آقاسی مدعی تصوف بود و حتی چند سال نیز با کشکول درویشی به سفرهای صوفیانه پرداخته بود و بر این ملاک، عملاً حاجی پادشاه ایران بود، بطوریکه محمد شاه در نامه های خود ویرا روحی فداک و سلمه الله تعالی مینامید و حتی در حاشیه یکی از این نامه ها خطاب بدو نوشته بود: «رأی آنچه تو اندیشی، حکم آنچه تو فرمائی». همین محقق مینویسد که بارها محمد شاه در اشاره به بیماری مزمن نقرس که همواره او را رنج میداد گفته بسود که حاجی نمیخواهد این درد من خوب شود، چون میخواهد همه سختی ها را در این دنیا بکشم تا آمرزیده به دنیای دیگر بروم. اگر حاجی میخواست درد من خوب شده بود»<sup>۲</sup>.

«از اشاراتی که در مآخذ تاریخی این دوره شده، چنین برمیآید که یک عامل نفوذ فوق العاده حاجی میرزا آقاسی در مزاج محمد شاه این بود که او به سلطنت رسیدن محمد میرزا را در زمانی که هنوز اطمینانی بدان نبود بدو پیشگویی کرده بود. ولی بعداً معلوم شد که حاجی نظیر این پیش بینی را برای سایر شاهزادگان و برادران محمد میرزا نیز، هر کدام بطور جداگانه و بدون اطلاع از یکدیگر کرده بود با این حساب که ناچار یکی از آنها بعه سلطنت خواهد رسید و این

۱ - «میرزا تقی خان امیر کبیر»، نوشته عباس اقبال آشتیانی، تهران، ۱۳۴۰

۲ - همانجا

گفته شیطان رجیم که در ترک سجده به حضرت آدم در حضرت سلطان کریم بیان کرد مشابتهتی تمام است. نخست بگوی که تو مردی پست و بزرگان ایران را زیر دست بودی. این قوت و قدرت از که یافتی که بدین مقامات بلند شتافتی؟ دیگر آنکه اینک هفت پشت پدر بر پدر میروند که سلاطین قاجار را مردم ایران پرستش میکنند. تو یک مرد رعیت، کیستی که دولت پادشاهان را به نظام آری و قواعد سلطنت را به قوام کنی؟ علمای اثنی عشریه را که در شمار شریعت غرا و دیعت انبیا علیهم السلام اند چگونه خوار توان داشت؟» (اشاره به جلوگیری امیرکبیر از بست نشستن مجرمین در خانه روحانیون و امامزاده ها) .  
در باره نحوه مرگ امیر در کاشان نیز همین ناسخ التواریخ مینویسد:

«پس از مدت یک اربعین (چهل روز) که میرزا تقی خان در قریه فین روز گذاشت، از اقتحام خون و ملال مزاجش از اعتدال بگشت. سقیم و علیل افتاد و از فرود انگشتان پای تا فراز شکم رهین ورم گشت و شب دوشنبه هجدهم ربیع الاول درگذشت».

اما محمد حسینخان صنیع الدوله (فرزند همان کسی که برای کشتن امیرکبیر فرستاده شده بود) که بعداً لقب اعتمادالسلطنه گرفت، در کتاب منتظم ناصری خود در همین باره مینویسد:

«روز بیست و پنجم ماه محرم (سال ۱۲۶۸هـ) به اقتضای رای صوابنمای همایونی و نظر به مصالح مملکتی میرزا تقی خان اتسابک اعظم از منصب امارت نظام و وزارت عظمی و لقب اتسابکی و سایر مشاغل و مناصب بکلی خلع و معزول شد، و چیزی نگذشت که در قریه فین کاشان وفات کرد».

با کشته شدن امیرکبیر و انتصاب میرزا آقاخان نوری مجری سیاست انگلستان به مقام صدارت عظمی، سلسله فاجعه های سیاسی و نظامی و اقتصادی که تا به پایان سلطنت پنجاه ساله «قبله عالم» جدید ادامه یافت آغاز شد. در سال ۱۲۷۲ هجری قزاق های روسیه در

اطراف خیوه مستقر شدند. در سال ۱۲۷۶ سپاه چهل هزار نفری قاجار که برای سرکوبی ترکمن های راهزن به ناحیه مرو فرستاده شده بود از آنها شکست خورد و بیش از ۲۷ هزار نفر کشته و اسیر داد. روسها از سال ۱۲۷۰ به بعد تاشکند و سمرقند و بخارا را متصرف شدند و با شکست دادن ترکمن ها سراسر ماوراء النهر را تا مرزهای شمال شرقی کنونی ایران باشغال خود درآوردند.

در این ضمن، ناصرالدین شاه بقصد جبران شکست محمد شاه بار دیگر هرات را به محاصره گرفت و بار دیگر نیز کار به حمله ناوگان جنگی انگلستان به سواحل جنوبی ایران کشید، و این بار انگلیسها بندر بوشهر و محمره (خرمشهر) را تصرف کردند و کشتیهای انگلیسی از راه کارون تا اهواز پیش رفتند و ناصرالدین شاه ناچار بوسیله فرخ خان امین الدوله که مقیم پاریس بود از ناپلئون سوم امپراتور فرانسه درخواست میانجیگری کرد، و چندی بعد معاهده ای میان ایران و انگلیس در پاریس به امضاء رسید که «قرارداد پاریس» نامیده شد، و بموجب آن ایران متعهد شد که هرات را تخلیه کند، و جدایی سیاسی و جغرافیایی افغانستان را از ایران بطور قاطع به رسمیت بشناسد، و نظیر اختیاراتی را که بموجب معاهده ترکمنچای در زمینه کاپیتولاسیون به اتباع روسیه داده بود به اتباع انگلستان نیز بدهد، و از مجازات ایرانیانی که در جنگ دو کشور به مملکت خودشان خیانت کرده و به سپاهیان انگلیس کمک کرده بودند خودداری کند، و دست کشتیهای تجارتهی انگلیسی را برای ورود به بنادر خلیج فارس و دریای عمان باز بگذارد. دولت ناآگاه ایران که صدراعظم آن خود با نفوذ انگلیسس روی کار آمده بود این معاهده را درست در زمانی امضا کرد که شورش بزرگ هندوستان علیه انگلیسها، موقعیت انگلستان را در هند به متزلزل ترین وضع خود رسانیده بود، و ایران در صورت اتخاذ سیاستی قاطع تر میتواندست بکلی ورق را بنفع خود برگردانیده باشد.

موقعی که متن این معاهده در تهران بدست میرزا آقاخان نوری صدراعظم رسید و دید که انگلیسها در آن از موضوع عزل او از صدارت که قبلاً مطرح کرده بودند چیزی نگفته اند، «خدا را شکر کرد



که اگر هرات و افغانستان از دست رفته صدارت او بجای خودش باقی مانده است»<sup>۱</sup>.

ناصرالدین شاه به ازای امضای معاهده پاریس و از دست دادن نهایی افغانستان بنفع بریتانیا، برای حفظ تعادل با همسایه زورمند شمالی خود، طبق معاهده ای که در سال ۱۲۹۹ قمری (دسامبر ۱۸۸۱) در تهران بین ایران و روسیه امضا شد، تسلط امپراتوری روسیه را بر سراسر مرزهای از دست رفته شمال شرقی کشور به رسمیت شناخت و بدین ترتیب مرز دو کشور ایران و روسیه به حدود کنونی مرزهای ایران با جمهوری های پیشین اتحاد شوروی رسید. اندکی بعد جزیره آشوراده در دریای خزر بنوبه خود مورد حمله ناوگان روسیه قرار گرفت و به بهانه دفع مزاحمت ترکمن ها، روسها این جزیره را بصورت پایگاه دریایی خود درآوردند.

واکنشی که ناصرالدین شاه به همه این ناکامیهای سیاسی نشان داد این بود که میرزا آقاخان نوری را پس از صدارت فاجعه زای هفت ساله از مقام خود عزل کرد و برای اولین بار در ایران به تقلید از کشورهای اروپایی هیئت دولتی مرکب از وزارتخانه های داخله، خارجه، جنگ، مالیه، علوم و وظایف، فواید عامه، تجارت و زراعت تشکیل داد که ریاست آنرا شخصاً بر عهده گرفت و بعدها نیز وزارتی بنام وزارت دربار اعظم ایجاد کرد که مستقیماً به خود او مربوط میشد. تشکیلات این وزارت دربار بدینقرار بود: ۱ - خلوت همایون ۲ - صندوقخانه و رختدارخانه ۳ - فراشخانه خلوت همایونی ۴ - قهوه خانه مبارکه ۵ - خواجه سرایان ۶ - اداره صرف جیب مبارک ۷ - اداره شترخانه و قاطرخانه ۸ - ایشیک خانه و کشیکخانه و غلام پیشخدمتان و یوزباشیان ۹ - قاپوچی باشی و قاپوچیسان ۱۰ - نسقخانه و فراشان سرخ پوش و میرغضببان و مأموران شکنجه<sup>۲</sup>.

۱ - عباس اقبال آشتیانی، حواشی و تعلیقات بر ترجمه فارسی کتاب «جنگ ایران و انگلیس» تألیف کاپیتن هنت انگلیسی، تهران، ۱۳۲۷، ص ۱۴۲

۲ - نقل از «ایران در دوره سلطنت قاجار»، نوشته علی شمیم، تهران، ۱۳۴۲، ص ۲۶۱

سفرهای اروپایی شاهان قاجار با سفر اول ناصرالدین شاه به اروپا در سال ۱۲۹۰ هجری آغاز شد. بعد از آن دو بار دیگر در سالهای ۱۲۹۵ و ۱۳۰۶ وی به اروپا رفت و بدنبال او مظفرالدینشاه و احمد شاه نیز هرکدام سه بار به سفر کشورهای اروپایی رفتند که هیچکدام از این سفرها جز زیان های مالی و سیاسی بیار نیاموردند. بهانه ناصرالدین شاه برای سفرهایش این بود که با پیشرفتهای حیرت انگیز کشورهای غربی از نزدیک آشنا شود و از مطالعات خود برای بهبود وضع ایران بهره گیرد. ولی در عمل وی در بازگشت به کشورش نه تنها کاری در این راه نکرد، بلکه درست بالعکس برای حفظ منافع شخصی خود درهای اصلاحات را بیش از پیش بر روی ایرانیان بست، و در این راه از پشتیبانی متحدان نیرومندی در مقام روحانیت شیعه نیز به حد اکمل برخوردار شد، زیرا این بزرگواران هم مانند خود او هرگونه تحولی را در جهت پیشرفت دانش و بینش جهان غرب در ایران، بر ضد منافع خود تلقی میکردند. نمونه ای از این سرکوبگریها را مجید یکتائی در «پیدایش مشروطه در ایران» چنین نقل کرده است:

«روزی به شاه خبر دادند که در یکی از خانه های محله سنگلج شبها چند تن گرد هم می نشینند و از اصلاحات سخن میگویند. شاه به فراشها دستور داد آنها را دستگیر کنند و فراشها به خانسه ریخته هفت نفرشان را گرفتند. آنگاه فرمان داد آنها را در چاه افکندند و خود با تفنگ سی تیر در چاه شلیک کرد و به گفته خودش آنها را به اسفل السافلین فرستاد»<sup>۱</sup>.

در بازگشت از سومین سفر ناصرالدین شاه، سلسله واگذاری امتیازات به بیگانگان که تدریجاً تمام منابع و دستگاه های اقتصادی مملکت را در اختیار آنان قرار میداد آغاز شد و آغازگر آنها امتیاز انحصاری خرید و فروش و تهیه تنباکو و توتون ایران برای مدت پنجماه سال، در مقابل پرداخت سالانه ۱۵ هزار لیره طلا از جانب شرکت

۱ - مجید یکتائی: «پیدایش مشروطه در ایران»، ص ۱۲

انگلیسی تالبوت (از خویشان لرد سالیسبوری نخست وزیر انگلستان) بود. این امتیاز که در ایران بنام فرانسوی «رژی» معروف شد، برخورد شدیدی را میان دستگاه سلطنت و یکی از روحانیون بلندپایه عتبات بنام حاجی میرزا حسن شیرازی بوجود آورد که به تحریم استعمال تنباکو در ایران فتوا داد و باعث شکل گرفتن مقاومتی همه جانبه شد که ناصرالدین شاه را وادار به پس گرفتن امتیاز از شرکت انگلیسی کرد، ولی پیامد ناشناخته و در عین حال فاجعه انگیز این لغو امتیاز این شد که چون بموجب یکی از مواد امتیازنامه، در صورت الفسای آن ایران ملزم به پرداخت پانصد هزار لیره استرلینگ به شرکت امتیاز گیرنده میشد و چنین پولی در خزانه شاه قاجار موجود نبود، شاه ناگزیر شد این مبلغ را با بهره سالانه ۶٪ از «بانک شاهی» (که با سرمایه و کارمندان انگلیسی) در تهران تأسیس شده بود وام بگیرد و این کار مقدمه ای برای همه وام گرفتن های بعدی شد.

امتیاز تأسیس این بانک شاهی بعنوان جبران لغو امتیاز دیگری که ناصرالدین شاه در سال ۱۲۸۹ قمری (۱۸۷۲ میلادی) برای تأسیس خط آهن و استخراج کلیه معادن ایران به «بارون جولیسوس دورویتر» انگلیسی داده بود به همین شخص داده شد، زیرا شاه در سفر خود به اروپا، هنگامیکه در پایتخت روسیه بود دریافت که روسها سخت از بابت اعطای چنین امتیازی به یک انگلیسی رنجیسته اند و برخلاف انتظار در خود انگلستان نیز چندان علاقه ای از جانب مقامات دولتی بدین امتیاز احساس نکرد و در نتیجه در بازگشت به ایران، چون افکار عمومی را در خود این کشور هم با این امتیاز موافق نیافت، آنرا با توافق خود رویتر لغو کرد و در عوض امتیاز تأسیس بانکی بنام بانک شاهی ایران را بدو داد که با سرمایه یک میلیون لیره استرلینگ تأسیس شد و اندکی بعد حلق انحصاری نشر اسکناس و تأسیس شعبه های بانکی در شهرستانها و در خارج از کشور را نیز بدست آورد.

استقراضی که شاه برای پرداخت غرامت «رژی» از این بانک کرد مقدمه ورشکستگی اقتصادی ایران شد، زیرا از آن پس به

پادشاهان قاجار آموخت که میتوانند برای سفرهای خود از بانکهای خارجی قرض بگیرند و عواید مختلف مملکت را وثیقه پرداخت آن قرار دهند. در عین حال این قدرت نمایی روحانیت شیعه ناصرالدین شاه را متوجه کرد که در آینده از راه تأمین منافع آخوندان میتواند از نفوذ آنان برای حفظ سلطنت استبدادی خود بهره گیرد، و بهمره آن به مأموران سیاسی انگلیس در شرق نیز نشان داد که میباید در راه سیاست های استعماری خود هرچه پیشتر از همسین روحانیت شیعه استفاده کنند.

بدنبال واگذاری امتیاز تأسیس بانک شاهنشاهی ایران به انگلیسها، وزارت دارایی روسیه نیز خواستار کسب اجازه تأسیس «بانک استقراضی روس» در ایران شد. این بانک که ظاهراً بصورت یک مؤسسه تجارتي تأسیس شد، در عمل وسیله بسط و استقرار نفوذ مالی و سیاسی روسیه در ایران شد، زیرا با دست و دل بازی بسیار بسیه همه بازرگانان و پیشه وران وام میداد و در مورد وصول آن عمداً سهل انگاری میکرد. بعداً شعاع عمل این بانک به شاه و شاهزادگان و مقامات دولتی نیز گسترش یافت. از نظر صرفاً اقتصادی این بانک نه تنها سودی نمیبرد، بلکه غالباً زیان نیز میداد، ولی این خسارات عملاً از جانب خزانه داری روسیه جبران میشد، زیرا هدف اصلی بانک استقراضی روس پیشبرد برنامه های سیاسی امپراتوری روسیه در ایران بود. در زمان انقلاب اکتبر در روسیه، این بانک بدستور دولت اتحاد شوروی منحل شد و کلیه دارایی و مطالبات آن نیز به دولت ایران واگذار گردید.

در همین سالها دولت روسیه که قبلاً امتیاز بهره برداری انحصاری از مراکز صید ماهی (شیلات) دریای خزر از ظرف ناصرالدین شاه به یکی از اتباع آن بنام لیابازوف داده شده بود، با اعزام مستشاران نظامی بریگاد قزاق به ایران، نیروی نظامی ایران را زیر اختیار خود درآورد. این بریگاد در جریان عمل بصورت نیروی مستقلی در فرمان دربار روسیه کار میکرد و بجای دولت مرکزی ایران از فرمانفرمای قفقاز و ولادی قفقاز دستور میگرفت و در مبارزات

مشروطیت، رؤسای آن منجمله لیاخوف نقش مهمی در سرکوبگری آزادیخواهان ایران ایفا کردند. در حدود سال ۱۲۹۱ قمری (۱۸۷۴ میلادی) نیز، اندکی بعد از آنکه بارون جولپوس دو رویتر انگلیسی امتیاز احداث راه آهن رشت به تهران و تهران به خلیج فارس را برای مدت ۷۰ سال از ناصرالدین شاه گرفت، یکی از اتباع روسیه بنام فون فالکن هاگه امتیاز احداث و بهره برداری خط آهن جلفا به تبریز را در طول ۱۵۶ کیلومتر از شاه دریافت داشت.

در سال ۱۳۱۶ قمری (۱۸۹۸ میلادی) امتیاز استخراج معادن قراجه داغ آذربایجان برای مدت ۷۰ سال بسه شرکت روسی نیکولا کورماکوف داده شد، که حوزه امتیاز آن از شمال آذربایجان تا جنوب مرند و ابهر را در برمیگرفت و در این مدت امتیاز استفاده از کلیه منابع زیرزمینی این منطقه بااستثنای فلزات قیمتی بدان واگذار شد. شرکت حق داشت در همه مدت برای رفع احتیاجات خود هر اندازه لازم بداند از چوب و هیزم جنگلهای محلی بصورت بلاعوض استفاده کند.

با اینهمه، بهره گیران ضعف و فساد حکومت مرکزی ایران به روسها و انگلیسها محدود نمیشدند، زیرا حتی شیخ نشینهای عمان نیز خود را در شرایطی مییافتند که بتوانند نفوذ این حکومت را، ولو آنکه نفوذی تشریفاتی بیش نباشد، به بازی گیرند.

در اوایل سلطنت فتحعلیشاه حکومت بندر عباس و جزیره هرمز از طرف دولت ایران به بن احمد امام مسقط واگذار شد بشرط اینکه وی سالانه ۶ میلیون تومان به دولت ایران باج بدهد. در سال ۱۲۷۱ سعیدخان پسر بن احمد که در آنوقت امام مسقط بود با پشتیبانی انگلیسها ادعای حکومت کامل بر بندر عباس و جزیره قشم را کرد و با چند کشتی جنگی به ناوگان ایرانی بندر عباس حمله برد و لسی در زد و خوردهای بعدی شکست خورد و امام مسقط و سرابازانش به سواحل عمان گریختند، این بار وی نامه ای همراه با تحف و هدایا بسه فارس فرستاد و ناصرالدین شاه بموجب فرمانی حکومت بلاعزل بندرعباس و جزایر قشم و هرمز و میناب را برای مدت بیست سال به او و فرزندانش تفویض کرد بشرط اینکه سالانه ۱۶ هزار تومان پیشکش بشرح زیر بسه

دولت علیه ایران پردازد: ۱۲ هزار تومان پیشکش به دیوان اعلی، ۲ هزار تومان پیشکش به جناب اشرف صدراعظم، هزار تومان پیشکش به فرمانفرمای فارس، هزار تومان هدیه به محمد علیخان شجاع الملک، و هنگام سفر فرمانفرمای فارس یا حکمران لارستان به بندر عباس برای شکار، حاکم بندر شرایط خدمتگزاری را بجا آورد.<sup>۱</sup>

دوران پنجاه ساله پادشاهی ناصرالدین شاه نیز، مانند دوران سلطنت فتحعلیشاه، دوره قدرت سراسری طبقه آخوند در همسه شتون مملکتی بود، بخصوص بعد از آنکه عده ای از مجتهدان در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه، برای مرعوب کردن او شایع کردند که ایل قاجار در واقعه کربلا به یزید کمک کرده است<sup>۲</sup>، و ایسن شاه جوان را واداشت تا با غلوی بیش از معمول وارد میدان «اسلام پناهی» شود. بعدها ناصرالدین شاه خود را خلیفه اسلامی در عالم تشیع و همدیف خلیفه عثمانی در عالم تسنن دانست، و بهمین مناسبت مورخان دوران قاجار تهران را «دارالخلافت» نامیدند<sup>۳</sup>. در اثبات شتون این خلافت وی از تظاهرات کودکانه ای نیز کمک گرفت، مثلاً به نوشته دوستعلی خان معیرالممالک در کتاب «زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه» اسم کوچک خود را برای اثبات ارادتش به امام هشتم «غلامرضا» گذاشت و «هرگز نان نمیخورد مگر از گندمی که از مزارع موقوفه امام رضا آورده و پخته باشند»<sup>۴</sup>، و این در همان هنگامی که وزیر انطباعات او اعتمادالسلطنه در خاطرات روزانه خود بارها و بارها مینویسد که در هر وعده غذای اعلیحضرت شیشه ای از شرابهایی که از فرنگ برایشان وارد میشد و شاه آنها را اختصاصاً «بردوی ما» مینامید جای خاص خودش را داشت.

۱ - ایران در دوره سلطنت قاجار، نوشته علی اصغر شمیم، ص ۱۸۲

۲ - اعتمادالسلطنه وزیر انطباعات ناصرالدین شاه در کتاب «المآثر و الآثار»، ص ۲۶

۳ - ایران در دوره سلطنت قاجار، ص ۲۸۲

۴ - دوستعلی معیرالممالک: «یادداشتهایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه» در مجموعه متون و اسناد تاریخی، تهران، ۱۳۶۲

در روضة الصفاى ناصرى، در همين زمينه آمده است كه بعد از سقوط هرات، يك تابلوى نقاشى از آنجا براى ناصرالدين شاه آوردند كه ميگفتند تمثال على بن ابيطالب است كه در زمان خود او توسط يك راهب مسيحي ترسيم شده است (و كنت دوگويينسو احتمال داده است كه آنرا در هندوستان نقاشى کرده بودند). بسدكتور شاه ميرزا ابوالقاسم خان نقاش باشى تصويرى از روى آن براى خود شاه بصورت مدال كشيد، و وقتى تصوير تمام شد، در روزى كه منجمين دربار مناسب دانستند عده اى از علمائى دعوت شدند تا مراسم آويخته شدن تمثال به صورت جواهرنشان به گردن شاه با حضور آنان انجام گيرد. در روز ۲۷ ربيع الاول ۱۲۷۳ كه روز اجراى مراسم بود علما در دو طرف تخت پادشاهى ايستادند و تمامى شاهزادگان پشت سر آنها، و ميرزا آقاخان نورى صدراعظم مدال جواهرنشان را آورد و روضه خوانى بنام شيخ رضا آنرا با تشريفاتى به گردن شاه آويخت و همانوقت ۱۱۰ تير توپ (به نشان حروف ابجد نام على) شليك شد. سپس سكه هاى طلا ميان حاضران و خدمه تشريفات پخش شد.<sup>۱</sup>

و به موازات اين، در «خاطرات سياسى» امين الدوله و در خاطرات حاج سياح ميتوان خواند كه:

«در راه حضرت عبدالعظيم و هنگام بدرقه فرزند شاه عده اى از فوج اصفهان كه به آنان نه حقوق داده ميشد و نه مرخصى، عريضه اى در اين خصوص به ناصرالدين شاه نوشتند و خواستند كه آنرا در هنگاميكه شاه در كالسكه بود بدو تقديم كنند. ولى پيشخدمت مخصوص محض خودنمايى به شاه گفت كه آنها به كالسكه او سنگ انداخته اند. شاه دستور داد همانجا نه نفرشان را بدون سؤال و جواب طناب بيندازند و خفه كنند و بقيه را به چوب ببندند و آنقدر بزنند تا گوشتشان بريزد»<sup>۲</sup>.

۱ - رضا قلى خان هدايت، در: «روضه الصفاى ناصرى»، ج ۱۰، ص ۷۰۲

۲ - خاطرات حاج سياح، نقل از كتاب پيدايش مشروطه در ايسران، نوشته مجيد يكتانى، ص ۱۲.

در خاطرات اعتمادالسلطنه که قبلاً ذکر آن رفت، بیش از یکصد بار صحبت از این بمیان آمده است که به امر قبله عالم فلان کس را طناب انداختند، فلان را شقه کردند، فلان دیگر را قهوه قجری (قهوه زهرآگین) دادند، فلان را حلق آویز کردند، فلان را گچ گرفتند. همه این اوامر صرفاً به خواست و تشخیص قبله عالم و تحت تأثیر خشم یا رنجش آنی او صادر میشد و تقریباً همیشه ظالمانه و دور از عدالت و انصاف بود، و تازه وی از فرط خودخواهی همیشه مسئولیت اشتباهاتش را به گردن «نوکران» خود یعنی وزرا و بلندپایگان دستگاه سلطنت میگذاشت تا در کار خود قبله عالم نقص و ایرادی وارد نباشد. سرپرسی سایکس در کتاب تاریخ ایران خود در این باره مینویسد که ناصرالدین شاه هنگام دیدار طاق کسرای معروف در سفرش به کربلا، در وسط خرابه ها ایستاد و از درباریان خود پرسید که بنظر آنها او عادلتر است یا انوشیروان؟ و درباریان برای دادن پاسخ دست و پای خود را گم کردند. ولی شاه پس از مدتی مکث گفت: من خودم این سؤال را جواب میدهم که من خیلی از انوشیروان عادلترم، برای اینکه انوشیروان وزیری مانند بزرگمهر داشت که از انحراف او جلوگیری میکرد در صورتیکه شما هر چه من میکنم و میگویم بله قربان میگویند<sup>۱</sup>.

در عصر قاجاریه مراسم تعزیه نیز به روضه خوانی های دوران صفوی اضافه شد. این تعزیه ها پیوسته با تجمل و تشریفات بیشتری همراه شد، بطوریکه وسیله تشخیص و تظاهر پادشاه و شاهزادگان و اشراف قرار گرفت. به نوشته اعتمادالسلطنه شخص ناصرالدین شاه به تعزیه علاقه خاص داشت و این باعث فراوانی تکیه ها و نوشته شدن انواع تعزیه هایی شد که در اوایل حتی از سفرای خارجی نیز برای حضور در آنها دعوت میشد. سناریوهای این تعزیه ها (که در آنها عموماً مردان ایفای نقش زنان از قبیل سکینه و فاطمه و زینب را نیز بعهده داشتند) در آغاز محدود به چند موضوع معین بود: امام حسین، حضرت عباس، طفلان مسلم، عروسی قاسم، حشر ریساحی،

۱ - علی اصغر شمیم: ایران در دوره سلطنت قاجار، ص ۱۴۸



مجلس یزید. بعدها موضوع های دیگری چون قیام مختار ثقفی و بازار شام و حجة الوداع و شاه چراغ و عروسی دختر قریش و تعزیه «دره الصدف» نیز به آنها اضافه شد. ولی به علت گرمی بازار، تدریجاً موضوع سناریوها از چهارچوب اسلامی فراتر رفت و موضوعاتی غالباً مضحک چون اسلام آوردن رستم زال، و اسکندر ذوالقرنین، و امیر تیمور، و تعزیه بلقیس، و دیر راهب و یوسف و زلیخا را نیز در بر گرفت که البته ماجراهای همگی آنها از نزدیک با شاه ولایت (علی) و سیدالشهدا ارتباط داده میشود. کلکسیونی بسیار غنی از این تعزیه ها، شامل بیش از یکهزار متن تعزیه در سالهایی که دانشمند و سیاستمدار سرشناس ایتالیایی Enrico Cerulli (نایب السلطنه پیشین ایتالیا در سومالی، رئیس هیئت نمایندگی ایتالیا در کنفرانس صلح جنگ دوم جهانی، رئیس فرهنگستان ایتالیا) سفیر کشور خود در ایران بود با علاقه بسیار و با صرف هزینه بسیار گردآوری کرده بود هم اکنون در کتابخانه واتیکان نگهداری میشود. رونوشتی از همه این مجموعه نیز توسط وی به کتابخانه پهلوی اهداء شده بود که پس از غارت این کتابخانه توسط پاسداران انقلاب، از سرنوشت آن اطلاعی ندارم.

یکی از جالبترین این سناریوها داستان اسلام آوردن رستم زال بدست علی بن ابیطالب است. چنین ترکیبی، با همه غیرمنطقی بودن آن از دیدگاه مکتب تعزیه ضروری بوده است، زیرا که از یکطرف رستم قهرمانی است که قرنهاست در دل مردم ایران جای دارد و از او نمیتوان گذشت، از طرف دیگر مسلمان نبودن او مایه دردسر مؤمنین است، و تنها پهلوانی هم که میتواند او را بزمین بزند و وادار به اسلام آوردن کند علی خیرگیر است. بدین جهت در این سناریو رستم گرز معروف خود را برمیدارد و بر اسبش رخس سوار میشود و به عزم دیدار سلیمان پیغمبر که وصف قدرتش عالمگیر شده است و دست و پنجه نرم کردن با او به راه می افتد. در گردنه کوهی با جوانی خوش چهره برخورد میکند که از جهت مقابل در حرکت است و بر سر اینکه کدام زودتر از تنگه بگذرند میان آنها گفتگو درمیگیرد که منجر به پیاده شده و

کشتی گرفتن آن دو میشود. ولی رستم از بامداد تا نیمروز با هیچ شگردی موفق به زمین زدن این مسافر که همان شاه مردان علی است نمیشود. بعد از نیمروز که نوبت به علی میرسد، وی با دو انگشت کمر رستم را میگیرد و به آسمان پرتابش میکند، و در آسمان اول ملائسک به امر علی او را وسط زمین و آسمان معلق نگاه میدارند. در اینموقع آن حضرت بدو میگوید که یا ادای شهادت کند و مسلمان شود یسا از سر چنان بر زمین خورد که بدنش هزار تکه شود. و رستم امان میخواهد و اسلام میآورد. از آن پس همه کارهای رستم رنگ و بسوی مسلمانی میگیرد. هنگام فرود آوردن گرز بر سر حریفان خود یساعلی میگوید و وقتیکه کشتی او با اکوان دیو به درازا میکشد، باو میگوید ای نسناس، وقت نماز من است، مهلت بده که دو رکعت نماز بخوانم و برگردم. در روایتی دیگر اضافه شده است که رستم در قعر چاه خود در خواب رفته است تا بهنگام ظهور امام قائم بیدار شود و در رکاب آن حضرت شمشیر بزند<sup>۱</sup>.

تعزیه های قاعدتاً سوزناک در زمان ناصرالدین شاه چنان با قصه و فانتزی آمیخته شدند که به نوشته اعتمادالسلطنه در یادداشتهای روزانه او بعضی از قسمتهای آنها از کمدی های فرانسه فرانسه خنده آورتر شده بود. امیر کبیر در دوران کوتاه صدارت خودش کوشید تا بساط تأثر مذهبی را (اصطلاحی که جهانگردان اروپایی برای تعریف تعزیه بکار برده اند) از میان ببرد، ولی علاقه فوق العاده ناصرالدین شاه این کوشش او را ناموفق گذاشت.

سلسله معجزه آفرینی های امامزاده ها و کرامات بزرگان دین و بست نشینی ها نیز، که بعداً بصورت یک رکن اساسی اجرای سیاست

---

۱ - اصل این تعزیه که بصورت چاپ سنگی در سال ۱۳۱۱ در تهران بچاپ رسیده، اکنون جزو کلکسیون تعزیه های Enrico Cerulli در کتابخانه واتیکان است. در باره مطالب بالا، در کتاب «مردم و شاهنامه» ابوالقاسم انجوی شیرازی، و در سخنرانی دکتر فریدون وهمن استاد دانشگاه کپنهاگ که متن آن جداگانه نیز به چاپ رسیده است، و در مقاله تحقیقی Sh. Shaked محقق اسرائیلی در مجله خاورشناسی اسرائیل سال ۱۹۷۳، بتفصیل ارزیابی شده است.

استعماری انگلستان در ایران در آمد، در زمان این پادشاه رونق فراوان یافت. به توضیح میرزا ملکم خان، تنها در دوره پنجاه ساله سلطنت ناصرالدین شاه بیش از پنجاه امامزاده تازه در گوشه و کنارهای کشور کشف شدند که برای هر کدام مقبره و زیارتنامه و متولی خاصی ساخته شد، و یکی از آنها را به سفارش خود قبله عالم در داخل کاخ گلستان پیدا کردند با این هدف که بعضی از بانوان حرم که احیاناً «سر و گوششان میجنبید» احتیاج به رفتن به شاهزاده عبدالعظیم یا بی بی شهربانو نداشته باشند.

در تبریز محلی بنام بقعه صاحب الامر وجود داشت که میگفتند امام غایب را در آنجا دیده اند. حتی معجزه ای هم در آنجا روی داده بود، زیرا گاوی در راه کشتارگاه فرار کرده و بدانجا پناه برده بود ولی قصاب او را به زور از آنجا بیرون آورده بود و همان شب قصاب به مرگ مفاجات مرده بود. این باعث شد که مردم هدایا و نذورات فراوانی برای این بقعه فرستادند، و از جمله این هدایا چهلچراغی بود که Stevens کنسول انگلستان در تبریز تقدیم کرده بود. بطوریکه نادر میرزا مؤلف «تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز»<sup>۱</sup> متذکر شده، درست در همین موقع شیل وزیر مختار انگلستان در تهران نیز برای برقراری مجدد سنت «بست نشستن» در مسجد شاه تهران که توسط امیرکبیر لغو شده بود فعالیت میکرد.<sup>۲</sup>

سیاست ناصرالدین شاه در مورد سازش با آخوندهای متنفذ دنباله سیاست فتحعلیشاه بود، هر چند که با خلوص مذهبی فتحعلیشاه همراه نبود. در این راستا، این پادشاه تنها در عرض چند ماه بعد از قتل امیرکبیر، تمام آن تلاشی را که او برای لگام زده به سوء استفاده های روحانیون بزرگ بکار بسته بود با بازگذاشتن دست آنها در غارتگری خنثی کرد. به نوشته اعتمادالسلطنه «در تبریز ششاه

۱ - نادر میرزا ابن صاحب اختیار ابن ملک آراء، ابن فتحعلیشاه قاجار، در کتاب «تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز»، چاپ تهران، ۱۳۲۳ قمری

۲ - فریدون آدمیت، در: «فکر آزادی و مقدمات نهضت مشروطیت ایران»، چاپ مجله سخن، تهران، ۱۳۴۰

میرزا جواد آقای مجتهد شاگرد شیخ مرتضی انصاری را که در کربلا دیده بود امام جمعه کرد. این مجتهدی که با دست خالی به تبریز آمده بود در مدت کوتاهی چنان تمول و قدرتی بهم زد که تنها ۲۰۰ ملک مزروعی داشت و دیری نگذشت که با اتکاء به همین ثروت و قدرت خود از اطاعت شاه سر باز زد. قدرت میرزا جواد آقا مجتهد تبریز بقسدری زیاد شد که در سال ۱۳۰۳ قمری، امیر نظام والی آذربایجان را بدلیل اینکه لباس کت و شلوار اروپایی به تن ولیعهد کرده بود از تبریز اخراج کرد»<sup>۱</sup>.

انتصابات غیرمعقول و غالباً مضحکی نیز در ارتباط با مقامات بلندپایه مذهبی در زمان این شاه آغاز شد. مثلاً پس از درگذشت میرزا ابوالقاسم امام جمعه تهران، شاه منصب امام جمعه گئی را به فرزند او تفویض کرد که در این هنگام ۹ ساله بود و بهمین جهت قرار شد تا زمان رسیدن او به سن بلوغ، عمیوش صدرالعلما به نیابت او عهده دار وظایف امام جمعه باشد و بعداً این مقام بالای مذهبی را به برادرزاده ۱۵ ساله خود تحویل بدهد<sup>۲</sup> تا این حجة الاسلام پانزده ساله در آن موقع پیشنماز همه مؤمنین شود، همانطور که خلفای پانزده ساله عباسی رهبر همه مسلمانان امپراتوری اسلام شده بودند.

با چنین اختیارات و امتیازاتی، طبعاً باوجود همه ادعاهای شاه در اینکه به مسافرت فرنگ رفته است تا با ترقیبات اروپائیان آشنا شود و آنها را به کشور خودش نیز بیاورد انتظار کمترین تغییری در وضع قرون وسطایی ایران نمیرفت، و ایسن موضوع در اولین مرحله آزمایش بخوبی به ثبوت رسید. در سال ۱۳۰۰ قمری (۱۲۶۰ شمسی) با توجه به کثرت رفت و آمد بین تهران و شاهزاده عبدالعظیم، یک کمپانی بلژیکی راه آهن پیشنهاد کرد که در فاصله چند کیلومتری تهران و شهر ری راه آهنی بسازد و امتیاز بهره برداری از آن را برای

۱ - اعتمادالسلطنه در: «المآثر و الآثار»، ص ۳۴

۲ - عباسقلی عمید زنجانی، در: «انقلاب اسلامی و رشعهای آن»، تهران، ۱۳۷۲.

مدت صد سال داشته باشد. وقتی که امتیاز این راه آهن به بلژیکی ها داده شد، علما بلافاصله با کشیدن راه آهن مخالفت کردند و گفتند که میخواهند بقعه شاهزاده عبدالعظیم را خراب کنند. عده ای دیگر گفتند که راه آهن مکروه است چون نماینده فرنگی ها است. حاج ملا علی کنی، مجتهد بزرگ وقت، به ناصرالدین شاه نوشت: «راه آهن موجب میشود که جماعت فرنگی به ایران سرزیر شوند، و بسا هجوم آنان در بلاد ایران دیگر کدام عالمی در ایران خواهد ماند؟ و اگر بماند جایی و نقشی خواهد داشت که یک بار وادینا و واملتا بگوید؟»<sup>۱</sup> همین اشکال از جانب آخوندان در مورد یکسایک از نوآوریهای بسیار ساده و ابتدایی زندگی اجتماعی کشور وجود داشت. مثلاً در صدارت میرزا علی خان امین الدوله برای پرداخت مالیات معاملات مقرر شد که به رسم کشورهای اروپایی بروی اسناد تمبر زده شود. ولی بلافاصله فریاد علما بلند شد که هر سندی فقط باید با امضای علماء شرع صادر شود و آنان با تمبر و امثال آن موافق نیستند. نتیجه جنجال این شد که ناصرالدین شاه دستور صدراعظم خود را در مورد تمبر لغو کرد.

بدفرجام ترین برخورد اصلاح طلبان ایران با طبقه روحانیت شیعه در این دوران، مخالفت شدید این روحانیت با رواج آموزش در ایران بود، در زمانی که کشورهای پیشرفته اروپایی از مدتها پیش آموزش ابتدایی را برای همه افراد کشور نه تنها رایگان بلکه اجباری شناخته بودند.

«در سال ۱۲۶۷ شمسی، حاج میرزا حسن رشديه، اصلاح طلب و ترقیخواه ایرانی که از ملازادگان سرشناس تبریز بود مدرسه ای بنام مدرسه رشديه برای تعلیم الفبای فارسی به بچه ها تأسیس کرد، و چون آخوندها او را از مسجدی که محل این مدرسه بود بیرون کردند، وی در جای دیگری نیمکت و تخته سیاه گذاشت و به تدریس پرداخت. آخوندها دوباره مردم را تحریک کردند و میزها و صندلیها و

۱ - ابراهیم تیموری در: «تاریخ امتیازات در ایران»، ص ۱۲۴

نیمکتهای آنها شکستند و اطاق درس را آتش زدند، و حتی خود رشديه برای حفظ جان‌ش به قفقاز فرار کرد. بعد از آن هفت بار پیاپی وی مدرسه درست کرد و هفت بار مدارس او مورد هجوم وحشیانه آخوندها و اوباش قرار گرفتند، زیرا صدرالاسلام تبریز فتوا داده بود که این مدرسه لامذهب تربیت میکند. هر بار بچه‌ها توسط چاقوکشان مضروب شدند، و یکبار هم دست خسود رشديه شکست. در مورد دارالفنون نیز همین ملاحا روی منبر گفتند که این مدرسه درس کفر و الحاد به جوانها میدهد و آنها را «بابی» بار می‌آورد<sup>۱</sup>.

ده ساله پایانی سلطنت ناصرالدین شاه (۱۳۰۳-۱۳۱۳ قمری) همزمان با یکی از پرتحرک‌ترین سالهای زندگی سیاسی و اقتصادی و بخصوص علمی جهان غرب بود. فعالیت‌های مستعمراتی در اوج خود بود و در هندوستان، چین و ژاپن، افریقای جنوبی، تحولات سرنوشت‌سازی انجام میگرفت. ماجرای مهدی در سودان، همراه با انقلاب بوثرها در جنوب افریقا امپراتوری انگلستان را با بدترین سالهای خود دست به گریبان کرده بود. موج کشتار آرامنه در امپراتوری عثمانی آغاز شده بود و در اینجا و آنجای اروپا زمامداران مختلف مرتباً بدست آنارشیست‌ها ترور میشدند. بیسمارک صدراعظم آهین آلمان پس از چند دهه حکومت نیرومند خود سرانجام استعفا کرده و دست امپراتور را در آلمان باز گذاشته بود. در روسیه ساختمان طولانی‌ترین خط راه آهن جهان، راه آهن سراسر سیبری، آغاز شده بود.

ولی آنچه از همه اینها مهمتر بود پیشرفتهای علمی و صنعتی بسیار مهمی بود که بطور پیگیر در جهان غرب در این سالها انجام میگرفت، و تا آنجا که بدین ده ساله پایانی سلطنت ناصرالدین شاه (۱۸۸۶-۱۸۹۶) مربوط میشد فهرستی از مهمترین آن‌ها را میتوان چنین خلاصه کرد: کشف باسیل‌های سل و وبا توسط Koch در آلمان، ساختن نخستین موتور Diesel، اختراع گرامافون در امریکا، اختراع

۱ - مهدی ملکزاده در: «تاریخ انقلاب مشروطیت ایران»، ج ۴، ص ۱۵۶

سینماتوگرافی در فرانسه و در امریکا، اختراع الفبای مسورس و آنتن رادیوالکتریک در فرانسه، اختراع چراغ گاز در اتریش، کشف دستگاه اشعه X و سیستم رونتگن در آلمان، اختراع گیرنده امواج تلگراف بیسیم در امریکا، اختراع موتور بستزینی در آلمان، کشف امواج الکترومانیتیک (اساس کار رادیو) در آلمان، اختراع ماشین چاپ تازه ای برای ذوب کردن و ریختن خودکار حروف در آلمان، اکتشافات پزشکی پاستور در فرانسه.

و درست در همین سالها، «قبله عالم» در ایران برنامه ابتکاری مهمی داشت که هر ساله در موعد معین، با شرکت صدراعظم و هیئت دولت و شاهزادگان فخام بنام برنامه آش پزان انجام میگرفت و در جریان اجرای آن تمام امور مملکتی بحال تعلیق درمیآمد. شرح دقیق اجرای این برنامه را - که تا آخرین سال سلطنت شاه صاحبقران برقرار بود - در کتاب «یادداشتهایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه» نوشته دوستعلی خان معیرالممالک نوه دختری این پادشاه چنین میتوان خواند:

«در ده سال آخر سلطنت ناصرالدین شاه، هر ساله در فصل پائیز بساط آش پزان در سرخه حصار (قصر یاقوت) بر پا میشد. از یکهفته پیش از آن روز، از طرف خوانسالار رقعہ دعوت برای شاهزادگان و اشراف و وزرا فرستاده میشد، و در روز مقرر در امتداد راه تهران به سرخه حصار کالسکه و درشکه و سوار به خط زنجیر در حرکت بود. در فضای وسیع مستطیلی در سایه درختهای کهن در طول شصت تا هفتاد گام پوشهای دو دیرکه افراشته و سه طرف آنها را با زنجیر محصور میساختند و اجاقهای بسیار رو به روی چادرها میبستند. سی دیگ حلقه دار بزرگ بالای اجاقها قرار داده آشپزهای نامی آنزمان پیش بندهای سفید بر میان بسا شاگرد آشپزها به تهیه مقدمات کار میپرداختند. درون پوش وسط کسه از دیگر خیمه ها فراخ دامن تر بوه خوانی بزرگ گسترده مجموعه های پر از نخود و باقلا و عدس و لوبیا و مغز بادام و پسته و فندق و کشمش و قیسی و خرما و انواع سبزیهای خشک و تر از پونسه و نعناع و گلپر و ریحان و خوشاروزه و سیب زمینی و هویج و بادنجان و لوبیا سبز و گوجه فرنگی و انواع ادویه از قبیل هل و میخک و دارچین و زعفران و زردچوبه و فلفل و

اقسام میوه از هندوانه و خربوزه و خیار و هلو و انگور و سیب و گلابی و غیره و نیز شیشه های آبلیموی ممتاز و کله قند بسیار بر آن مینهادند. میان سفره تنی چند از خواص نوازندگان به ردیف جا میگرفتند و دلقکها از قبیل حاجی لره و حسن کماجی در گوشه و کنار ایستاده و گاه با حرکاتی خوش یا لطیفه های مناسب حاضران را به سرور میآوردند. در صدر سفره قالیچه ای ابریشمین گسترده صندلی شاه را روی آن مینهادند و دیگران گرد سفره برابر مجموعه ها به انتظار بیرون آمدن شاه می نشستند. همینکه پرده دار آمدن شاه را اعلام میداشت جملگی پسا میخاستند و چون شاه بر روی صندلی قرار میگرفت همه را به نشستن اجازت میداد و نایب السلطنه و صدراعظم در دو طرف صندلی مخصوص قرار میگرفتند و یکی به پوست کندن بادنجان و دیگری به سائیدن زعفران میپرداخت و دیگر شاهزادگان و بزرگان و وزرا به پاک کردن یا پوست کندن سبزی ها و میوه ها مشغول میشدند. در اینوقت شمس الشعرا با شال و کلاه به میان سفره آمده بیتی چند در مدح شاه میخواند و خلعت میگرفت. آنگاه نوازندگان به نواختن میپرداختند و مجدالدوله و اکبرخان نایب ناظر ملقب به سیف السلطان با کسان خود بتدریج مجموعه ها را که محتویات آن ها آماده شده بود به آشپزها میرساندند. شاه را در این روز سرور و نشاط فراوان بود و پس از زمانی که حاضر شدن آش را خبر میدادند از جا برمیخاست و همه بزرگان نیز به چادرهای خویش میرفتند. آنگاه به اشاره شاه در اندرون را میگشودند و اهل حرم از بانو و خدمتکار با جامه های رنگارنگ بباغ آمده گرد دیگها حلقه میزدند. نخست انیس الدوله با چمچمه ای از طلای ناب آش در قدح مخصوص شاه میکشید و پس از او دیگران به کشیدن آش در کاسه ها میپرداختند. باوجود خوراکیهای دیگر که در سفره ها بود آنروز کسی جز آش نمیخورد. گاه چند قدح آش برای بانوانی که نتوانسته بودند حاضر شوند به شهر فرستاده میشد و این خود نوعی ابراز مرحمت شاهانه به آنها بود.

ناصرالدین شاه در روز هفدهم ذی القعدة ۱۳۱۳ (قمری) در حرم



حضرت عبدالعظیم به ضرب گلوله میرزا رضای کرمانی کشته شد. در باره غسل و دفن این پادشاهی که نیم قسرن بسا استبداد و قدرت بسر کشورش حکومت کرده بود، به نوشته امین الدوله در کتاب خاطرات او «کفن خواستند و نبود. تربیتی هم که این پادشاه بدست خود از مرقد مطهر حسین بن علی صلوات الله علیه آورده بود و پیوسته به آن تبرک میکرد و بایستی در این حین به بدنش آمیخته شود بدست نیامد. محمد علیخان امین السلطنه رختدار و صندوقدار که با همه ناقابلی مورد توجه و الطاف این پادشاه بود نه خود در آنجا مانده و نه کسی را در صندوقخانه گذاشته بود که لوازم تجهیز پادشاه معطل نماید. بالاخره پس از ساعتی که شاه ایران برهنه و بی کفن مساند، عضدالملک کفن تبرک شده و تربت خالصی را که ذخیره روز سیاه خود داشت آورد و شاه را از خاک برداشت و سرانجام جنازه را بعد از غسل و تکفین بسه اطاق بردند. ولی شال نبود که احتراماً جسد مطهر او را با آن بپوشانند، چرا که پروردگان نعمت و برآوردگان تربیت شاه مقتول همه پراکنده و به خود مشغول بودند». با آنکه موردی برای مقایسه وجود ندارد، مع هذا میتوان گفت که این صحنه، نوعی تکرار همان صحنه ای است که ۱۳۰۰ سال پیش از آن بهنگام درگذشت پیامبر اسلام در مدینه اتفاق افتاده بود، و این شاید بیانگر روشنی بر این واقعیت باشد که در تاریخ اسلام از همان آغاز در موردی که پای منافع خصوصی در میان بوده، برای وظیفه شناسی و اخلاق و معنویت جای زیادی باقی نمانده است.

\* \* \*

جانشینی ناصرالدین شاه به مظفرالدین میرزا ولیعهد او که در تبریز بود و در اینوقت ۴۴ سال داشت رسید. صدراعظم ناصرالدین شاه، امین السلطان، به سفرای انگلیس و روسیه خبر داد که برای تأمین خرج سفر ولیعهد از تبریز به تهران پولی در خزانه وجود ندارد، و سفیر انگلیس قبول کرد که به لندن تلگراف کند تا اجازه دهند که بانک

شاهنشاهی مبلغ مورد احتیاج را بصورت وام به دولت ایران پردازد. و بدین ترتیب نشستن مظفرالدین شاه بر تخت سلطنت از همان آغاز با قرضه ای از یک بانک انگلیسی امکان پذیر شد.

مظفرالدین شاه ضعیف ترین پادشاه قاجار و اصولاً یکی از ضعیف ترین پادشاهان همه تاریخ ایران بود، و شاید همین ضعف او باعث شد که مثبت ترین کار دوران قاجاریه، یعنی اعلام مشروطیت ایران و تدوین قانون اساسی این مشروطیت - با همه ضد و نقیض ها و نیم بندی های آن - در زمان او انجام گیرد. جامعترین توصیف را از روحیات این پادشاه و از خصائص اخلاقی او میتوان در کتاب «تاریخ بیداری ایرانیان» ناظم الاسلام کرمانی یافت: «این پادشاه زایدالوصف ساده لوح، متلون المزاج، مسخره پسند، بد خلوت و باشرم حضور بود. در تمام دوران سلطنتش امور سلطنت با میل عمده جات خلوت و با وزراء مغرض اداره میشد. خلوتیان پادشاه گویا همگی از پست فطرتان و پست نژادان و بی تربیتان و بداخلاقان انتخاب شده بودند. از این رو وضع دربار ملاحظه بود. پادشاه شخصاً دارای هیچ علم نبسود و از اطلاعات سیاسی و تاریخی و غیره که لازمه جهاننداری است بی بهره بود و از این رو مآل بینی و عاقبت اندیشی حتی برای خود و اخلافش نیز بخاطرش منظور نمیکرد. در عهد این پادشاه در هیچ شعبه ای از شعبات دولتی و ملکی اصلاح نشد بلکه خرابتر گردید. حکومت علانیه حراج و القاب و نشانها و فرامین بدست کهنه فروشان داخله و خارجه آشکارا به معرض خرید و فروش گذاشته میشد. اعتبار دستخط ها و فرامین دولتی بالمره زایل شد. شاه به تعزیه داری راغب بود. خیلی بذال و بسه منتها درجه ترسو بود. شوق بسیار به گریه داشت و حکایات غریبه ای در این باب از او ذکر میکنند. حرفی در ترقی مملکت نداشت مشروط بر اینکه بدخواه خود هرگونه تصرف در خزینه بخواهد بنماید. در عهد او هیرمند در تصفیه سرحدی سیستان و افغان از ایران قطع گردید. عثمانی بسه دعوی سرحدی به خاک ایران تجاوز نمود. بحرین علناً زیر بار انگلیس رفت. چند بندر و جزیره در خلیج فارس و بخشی از بلوچستان از ایران جدا شدند. امتیازات بسیار مضر به خارجه داده شد، منجمله تجدید

امتیاز راه آهن به روس، امتیاز بانک به آلمان، امتیاز حفریات در شوش و حمل کلیه آثار عتیقه ایران به فرانسه، امتیاز استخراج معادن نفت قصر به انگلیس. و حتی اگر از همه اینها چشم پوشی شود، قبول شرایط استقراض از روسیه که پنجه روس را در اعماق جسم ایران جای داد برای اضمحلال این سلطنت کافی بود»<sup>۱</sup>.

سر آرتور هاردینگ وزیر مختار مقتدر انگلیس در ایران در دوره سلطنت مظفرالدین شاه، در کتاب «یک دیپلمات در شرق» خود، بر این توصیف ها اضافه میکند که «شاه از لحاظ فکری کودک سالخورده ای یش نیست، و از لحاظ جسمانی نیز چون نی شکسته ای نحیف و ناتوان است»<sup>۲</sup>.

و دوران یازده ساله سلطنت چنین پادشاهی، درست مقسارن با سالهایی بود که اروپا دوران پرتحرک سرنوشت سازی را در همه ششون سیاسی و اجتماعی و اقتصادی خود را از سر میگذرانید. در همان حال که در ایران تنها روزنامه وقایع اتفاقیه بصورت دولتی در چند صد شماره چاپ میشد، در سال ۱۹۰۰ روزنامه Daily Mail با تیراژ روزانه یک میلیون نسخه در لندن آغاز به انتشار میکرد، و در همان هنگام که در ایران بدستور دادگاههای شرع بسابی کشی و دار زدن و دست بردن و چوب و فلک از امور جاری و روزانه بود، در پاریس اتحادیه فرانسوی دفاع از حقوق بشر و انترناسیونال سوسیالیست شروع بکار میکرد. مبارزه تاریخی امیل زولا در دفاع از دریفوس، برقراری اولین ارتباط بیسیم توسط مارکونی، اختراع تراکتور و اوفست و مسلسل خودکار، انتشار برنامه ایجاد دولت صهیونیستی در فلسطین توسط هرتسل در اتریش، کشف قطب شمال توسط دریادار شارکو، خرید کانال پاناما توسط امریکا، ایجاد راه آهن سراسری ۲۵,۰۰۰ کیلومتری سیبری، تأسیس حزب کنگره در هند، جنگ روس و ژاپن در سال ۱۹۰۵ و شورش بزرگ سن پترزبورگ در همان سال، چاپ فرضیه

۱ - ناظم الاسلام کرمانی، در: «تاریخ بیداری ایرانیان»، چاپ تهران، ۱۳۲۴-۱۳۲۲

۲ - Sir Arthur Harding در: A Diplomat in the East، لندن، ۱۹۲۸

نسبیت اینشتاین در سالنامه فیزیکی آلمان، توافقیهای محرمانه روس و انگلیس در باره آسیا، نمونه هایی چند از این تحولات همه جانبه بودند.

برای سفر اول مظفرالدین شاه به اروپا، امین السلطان صدراعظم ۲۲ میلیون و نیم منات طلا از بانک استقراضی روس با بهره ۵ درصد بمدت ۷۵ سال وام گرفت که قسط سالانه آن بابت اصل و فرع یک میلیون و دویست هزار منات بود. وجه الضمان این وام کلیه گمرکات ایران در مدت ۷۵ سال باستثنای گمرکات بنادر خلیج فارس بود و مقرر شد که درآمد این گمرکات کلاً تسلیم بانک استقراضی روس در تهران بشود که پس از برداشت قسط استهلاکی سالانه، بقیه درآمد پس از شش ماه به دولت ایران پرداخت شود، و در صورتیکه ایران عایدات گمرکی را مرتباً به بانک نپردازد دولت روسیه حق خواهد داشت گمرکات ایران را زیر نظارت و در صورت لزوم اداره مستقیم خود درآورد. شرط عجیب دیگر پرداخت وام این بود که دولت ایران تا زمانی که تمامی مبلغ اصل و فرع وام خود را به آن دولت نپرداخته باشد حق ندارد بدون رضایت دولت روسیه از یک کشور خارجی دیگر وامی بگیرد.

برای تأمین هزینه سفر دوم مظفرالدین شاه به اروپا بسار دیگر امین السلطان صدراعظم در سال ۱۳۲۰ قمری (۱۹۰۲ میلادی) ده میلیون منات طلا (روبل) از بانک استقراضی روسیه وام گرفت. شرایط دریافت این وام مانند وام اول و اقساط استهلاکی سالانه آن کمی بیش از نیم میلیون منات بود، در نتیجه با آنکه دولت ایران هر سال بهره وام را میپرداخت، در سال ۱۳۳۱ قمری تمامی ۱۰ میلیون منات وام همچنان بر عهده ایران بود. این وام با وام اول یک کاسه شد، و در نتیجه مبلغ پرداختی سالانه ایران بابت هر دو وام به یک میلیون و ششصد هزار منات طلا رسید.

دو سال بعد مظفرالدین شاه روانه سومین سفر خود به اروپا شد که مانند دو سفر گذشته او هیچ امتیاز سیاسی یا اقتصادی برای کشورش بدنبال نیاورد. برای این سفر رسماً وامی از روسیه گرفته نشد،

ولی بطوریکه ناظم الاسلام در تاریخ بیداری ایرانیان مینویسد این قرضه بطور محرمانه دریافت شد، زیرا علنی کردن آن سر و صدای زیادی بوجود میآورد.

پس از این موفقیت سیاسی و استعماری روسیه، دولت انگلستان حکومت ایران را در فشار گذاشت تا به هر عنوانی که شده باشد، ایران از انگلیس نیز وامی بگیرد و در برابر آن وثیقه ای بسپارد که با امتیازی که روسها گرفته بودند برابری کند. بر این اساس در سال ۱۳۱۸ قمری دولت ایران ۳۱۵,۰۰۰ لیره استرلینگ توسط بانک شاهنشاهی از حکومت هند وام گرفت و عایدات گمرکات خلیج فارس و بندر محمره و اهواز باضافه عایدات پستخانه و تلگرافخانه و شیلات دریای خزر را وثیقه آن قرار داد.

با اینهمه، بزرگترین شاهکار امتیازبخشی دوران مظفرالدین شاه، که میبایست پیامدهای آن در سرنوشت آینده کشور عمیقاً اثر گذارد، واگذاری امتیاز استخراج و لوله کشی نفت در سراسر ایران (بسه استثنای ایالات شمالی همجوار روسیه) برای مدت ۶۰ سال به «ویلیام ناکس داری» روزنامه گار استرالیایی تبعه دولت انگلستان در سال ۱۳۱۹ هجری بود. میتوان گفت که از اهنگام امضای این قرارداد، دفتر سرنوشت ایران ورق خورد و دورانی تازه در آن آغاز شد که تقریباً همه بحران ها و دگرگونی ها و انقلابها و ترورها و نشیب و فرازهای یکصد ساله گذشته کشور ما به صورتی مستقیم یا غیرمستقیم از آن سرچشمه گرفته است. ولی این واقعیت بقدری برای همه مردم ایران، در ابعاد مختلف، شناخته شده است که درینجا نیازی به ارزیابی بیشتری از آن نیست.

.....  
واقع استثنایی پادشاهی مظفرالدین شاه، انقلاب مشروطیت ایران است که پس از کشمکشهایی دو ساله و غالباً خونین، به صدور فرمان مشروطیت توسط او در ۱۴ مرداد ۱۲۸۵ (۲۴ جمادی الثانی ۱۳۲۴ قمری) منجر شد، و درست ده روز بعد از آن خود او در ۵۶ سالگی به بیماری سل درگذشت. زمینه سازان این انقلاب گروهی از روشنفکران ایرانی چون میرزا آقاخان کرمانی، آخوندزاده، میرزا ملکم

خان ناظم الدوله، عبدالرحیم خان (طالب اف) تبریزی، مؤید الاسلام  
مدیر جبل المتین، ملک المتکلمین، صوراسرافیل، دهخدا، سید جمال  
الدین واعظ اصفهانی، مجدالاسلام کرمانی، رشیدی، حسن تقی زاده و  
دیگر یاران آنها بودند که در جریان انقلاب بیشترشان کشته شدند. دو  
روحانی معروف، سید محمد طباطبائی و سید عبدالله بهبهانی، که  
غالباً به عنوان کارگردانان اصلی انقلاب از آنان نام برده میشود،  
مدتی بعد از شروع ناآرامی ها وارد میدان شدند. با توجه به کارنامه  
انقلاب مشروطیت ایران، میتوان گفت که میان این انقلاب با انقلاب  
کبیر فرانسه (که آن نیز از روشنگری روشنفکران قرن فروغ سرچشمه  
گرفت) بیش از هر انقلاب دیگری شباهت وجود داشت.

چهره برجسته این انقلاب، در جهت مخالف این روشنفکران،  
عین الدوله صدراعظم مستبد و مرتجع مظفرالدین شاه بود، که با خود  
شاه نیز خویشاوندی داشت، زیرا پدرش عضدالدوله یکی از ۱۲۴ پسر  
فتحعلیشاه بود و عبدالمجید میرزا (عین الدوله) فرزند ارشد او بشمار  
میرفت. خواهرش شمس الدوله نیز، در مقام یکی از زنان عقدی  
ناصرالدینشاه، نامادری مظفرالدین شاه بحساب میآمد. این جناب  
صدراعظم از همان آغاز کار خود سرپرستی امور مذهبی کشور را با  
اختیار تام به یکی از روحانیون تهران بنام حاج شیخ فضل الله نوری  
سپرد، و همین موضوع بود که موجبات نارضایتی علمای دیگر  
مخصوصاً طباطبائی و بهبهانی را فراهم آورد.

صدارت عین الدوله تا آخرین سال سلطنت مظفرالدین شاه یعنی  
تا چند ماه پیش از صدور فرمان مشروطیت و مرگ او ادامه یسافت و  
در همه این مدت پاسخ این عالیجناب به آزادیخواهان کشتن و زدن و  
زندان و شکنجه و تبعید آنان بود. نوشته اند که وی چندین سگ وحشی  
و درنده داشت که آنها را گرسنه نگاه میداشتند تا در صورتیکه یکی  
از انقلابیون به چنگ مأموران دولتی افتسد، او را پیش این سگها  
بیندازند، و بسیاری از مشروطه طلبان بهمین ترتیب کشته شدند.

در مورد مخالفت با اصل «آزادی» به مفهوم غربی قرن نوزدهمی و قرن بیستمی آن، از همان زمانی که این موضوع جسسته و گریخته از جانب ایرانیانی روشنفکر مطرح شد، میان طبقه حاکمه ایران عصر قاجار و جامعه روحانیت شیعه همفکری کاملی هم وجود داشت که تا دوران انقلاب مشروطیت برقرار ماند، و در خود این دوران نیز، با وجود نقش مثبتی که چند تن از روحانیان ایفا کردند هیچوقت آزادی با برداشت اروپایی آن نه مطرح شد و نه تحقق یافت، بلکه در همه حال تحت الشعاع «شریعت» باقی ماند. اولین باری که در زمان صدارت میرزا حسین خان سپهسالار سخن از آزادی به میان آمد، چنانکه پیش از این نیز تذکر داده شد، حاج ملا کنسی متنفذترین مجتهد آن روز نامه ای به ناصرالدین شاه نوشت که متن آن که در اختیار خان ملک ساسانی بود بعداً همراه با اسنادی دیگر توسط او منتشر شد. در این نامه که تاریخ رجب المرجب سال ۱۲۹۰ را دارد، آمده است که: «این کلمه قبیحه آزادی که بظاهر خوش نما است و خوب، در باطن سرایا نقس است و عیوب، و برخلاف جمیع احکام رسل و انبیاء و اوصیاء، و جمیع سلاطین عظام و حکام والامقام است. به این جهت دولت را وداع تام و تمام باید نمود، بواسطه اینکه اصل شرایع و ادیان در هر زمان خود قید محکم سخت و شدیدی بوده و میباید برای اینکسه ارتکاب مناهی و محرّمات ننمایند و متعرض اموال و ناموس مردم نشوند، و هکذا برخلاف مقاصد و انتظام دولت و سلطنت است که هر کس هر چه بخواهد بگوید و از طریق تقلب و فساد نهب اموال نماید و بگوید آزادی است و شخص اول مملکت همه را آزاد کرده است و در معنی به حالت وحوش برگردانیده است. معلوم است که نفوس بسالطبع طبیعت شیطانی دارند و مایل به هوی و هوس و برآوردن مشتتهیات خودنسد، و همین مایه بی نظمی و زیادی تاخت و تاز شده که هیچکس نمیتواند چاره کند. این است که قاطبه علما و فضلا را به صدا درآورده و حکام و داروغه را خانه نشین و عاجز نموده است. زیاده جسارت است جز تعلق گرفتن خاطر مبارک بر رفع فساد و اصلاح امور عباد و انتظام بلاد».